

مروری بر بزرگترین نبردها و کشمکشهای نظامی در تاریخ

بخش - ۱۵

تهیه و پژوهش - استاد (صبح)



اوضاع متشنج جهان و بخصوص افغانستان و کشتن و ویرانیهای روز افزون از یک جانب و از طرف دیگر به اساس تقاضا و شرایطی نامساعد کنونی و عدم آگاهی از پیامد های ناگواری نبردهای گذشته و تشنجهای کشنده، وادارم ساخت تا با تمام مشکلات از قبیل دسترسی به منابع مستند و تاریخی، مصروفیتهای زندگی و خانوادگی و رهگیری ها و عقده مندی های اشخاص و افراد بیمار، به این خدمتی تاریخی و فرهنگی اقدام نمایم، آرزومندم که مورد قبول مقبولی پژوهشگران، اندیشمندان و جامعه درد دیده کشور واقع گردد. تلاش نمودم تا با در نظر داشت مستند سازی، هر بخش را با تصویرهای - رویداد ها و حوادث تاریخی مزین بسازم که تهیه این همه تصویر خود مشکلی بزرگی بود که هر لحظه در مسیر تصمیمم قرار میگرفت، ولی تا جاییکه برایم مقدور بود توانستم به این مشکل فایق آیم.

تشکیلات حکومتی در عهد غزنوی

۴۳۲ - ۳۸۷ ق / ۱۰۴۲ - ۹۹۷ م

نظام اداری و تنظیمات مربوط به درگاه «وزارت دربار» و سپاه که از دربار بخارا به دربار غزنه منتقل شد، ناشی از ترتیبات دیوان و درگاه خلافت بغداد بود. این نظام اجرایی و حکومتی در ماوراء النهر و خراسان توسط بزرگانی همچون؛ ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی، با مقتضیات محیط و فرهنگ نواحی شرقی ایران منطبق شده بود به طوری که در عهد غزنوی نیز، وزیران و دبیران برجسته‌ای نظیر احمد بن حسن محبذی، ابونصر مشکان، بوسهل حمدوی، ابوسهل زوزنی و ابوالفضل بیهقی، با تدبیر و کفایت خرد، آن مجموعه را برای اداره قلمرو وسیع غزنه، در عهد محمد و مسعود بسنده و مناسب کرده بودند .

حکم نهایی همواره به پادشاه تعلق داشت : به هر حال امیران غزنه هم مانند سایر امراء بلاد، دست کم به صورت اسمی و در ظاهر تابع خلافت بغداد بودند. اما در نظر اتباع و رعایای خویش، جز سلاطینی مستبد و مطلق العنان چیزی بیش نبودند به طوری که به جز در موارد ضعف و انحطاط قدرت که معمولاً درباریان، بزرگان و امیران کشوری و لشکری در انتخاب پادشاه به نحوی مداخله یا توطئه می‌کردند؛ در سایر موارد همچون انتخاب وزیران و ارتقاء و نصب امیران و کارکنان عالی رتبه، به اراده پادشاه وابسته بود چنان که عزل آنها و حبس و مصادره اموالشان نیز که احياناً به زور و قتل صورت می‌گرفت، به امر شاه انجام می‌شد. بدین گونه حکومت واقعی و حکم نهایی همواره به پادشاه تعلق داشت.

دیوانها در عهد غزنویان دیوان عَرَض : این نظام که مشتمل بر دستگاه دیوان و درگاه بود، حتی بر امور لشکری نیز از طریق دیوان عَرَض نظارت داشت چنان که بر قدرت مطلقه فرمانروا نیز که ورای هر رأی و قانونی بود، از طریق وزیر یا خواجه بزرگ بر جمیع این امور نظارت می‌کرد .

از طرفی روابط حکومت‌های محلی چون آل سامان و غزنویان با دستگاه خلافت نیز خالی از ظرافت و ویژگیهای خاص خود نبود. نخست آن که این امیران و حکومت‌های محلیشان، مثل سایر بلاد، خود را تابع خلافت بغداد و ولی امر مسلمین می‌دانستند، اما با این وجود، جز در آن چه به ارسال هدایا، تشریفات تعزیت و تهنیت و جانشینی یا مسایلی نظیر اقامه حدود شریعت یا فتوا جهت غزوه جهاد در بلاد کفار یا قلع و قمع و تنبیه صاحبان سایر مسلکها و عقیده‌ها مربوط می‌شد، نیازی به مشورت با دستگاه خلافت نمی‌دیدند به طوری که حتی منتظر کسب نظر هم نمی‌شدند. در این گونه موارد، بیشتر گزارش خدمات خود را به همراه هدایا به دستگاه خلافت ارسال می‌کردند که بدین وسیله تأیید خلیفه را برای ساکت کردن مدعیان و مخالفان و ارضاء عامه مسلمین به دست می‌آوردند. به ویژه که در موارد غزوه و جهاد، ارسال فتح نامه‌ها و ایفاد غنائم و هدایا را بهانه‌ای برای نشان دادن توان نظامی خویش و اثبات برتری بر سایر امیران و حکام محلی به دستگاه خلافت می‌دانستند .

مع هذا مسایل اجرایی حکومت و نحوه نظارت سلطان بر جریان امور لشکری و کشوری، از طریق درگاه و دیوان صورت می‌پذیرفت؛ که اولی شامل تشکیلات مربوط به دستگاه خاصه پادشاه بود و دومی به اداره امور کشور، نظارت بر ولایات تابع، احوال سپاه و اخذ مالیات مربوط می‌شد. درگاه خاصه که تحت نظارت حاجب بزرگ اداره می‌شد، در عهد غزنویان، غالباً متضمن دیوان وزیر و ادارات تابع آن نیز بود، که غالباً تمامی این تشکیلات در دربار غزنه، در داخل سرای شاهی قرار داشت. اما در دربار بخارا، ادارات تابع دیوان، خارج از درگاه و عموماً در اطراف سرای پادشاه واقع بود.

دیوان استیفا، دیوان شرطه، دیوان برید «ضد اطلاعات و جاسوسی» در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ق/۱۱۸۷-۹۶۲ م

دیوان برید که صاحب آن در ارسال نامه‌ها، دریافت خبر و اطلاع از ولایات اعمال نظر داشت، غالباً بی واسطه و مستقیم با خود سلطان مربوط بود که البته شغل او از جهت دریافت اخبار و اطلاع از اوضاع مُلک با شغل مشرف هم به نوعی ارتباط پیدا می‌کرد .

اهمیت دیوان برید : به هر حال صاحب دیوان برید هم مثل صاحب دیوان اشراف، در تمام مملکت، نایبان خود را داشت .

به طوری که این نایبان عموماً از جانب خود آنها و با اجازت پادشاه تعیین می‌شدند، با این وصف وزیر که اداره امور نایبان را عهده دار بود، در انتخاب آنها صاحب نظر بود. چنان که احمد بن حسن میمندی در شروطی که برای قبول و پذیرش این شغل داشت با امیر مسعود در باب شرایط قبول وزارت چنین مقرر کرد که این نایبان صاحب برید و صاحب اشراف « باید از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین و معتمد که بنده ایشان را بشناسد.» و پیداست که وقتی مسعود در باب حدود و وظایف وزیر خاطر نشان می‌کند که: « خواجه خلیفه ماست در هر چه مصلحت باز گردد. مثال وی و اشارت وی روان است در همه کارها و بر آن چه بیند کس را اعتراض نیست.»، نظارت دیوان وزارت را در سایر دیوانها به طور ضمنی تأیید و الزام می‌کرد. از این میان تنها دیوان رسالت بود که مستقیماً زیر نظر سلطان قرار داشت و نظارت وزیر در آن ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

دیوان اشراف «تفتیش و بازرسی ویژه» در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ق/۱۱۸۷-۹۶۲ م

دیوان اشراف که متصدی آن را مشرف می‌خواندند، دیوان بازرسی در امور دیوانی به ویژه امور مالی بود. این که خواجه نظام الملک در این باب خاطر نشان می‌ساخت که هر کس را بر وی اعتماد تمام است او را اشراف فرمایند .

حاکمی از اهمیتی است که این دولتها برای شغل اشراف قایل بودند. چنان که مسعود غزنوی وقتی شغل وزارت را از ابوسهل حمدوی باز گرفت و به خواجه احمد بن حسن میمندی داد، شغل اشراف را به حمدوی واگذاشت. پیداست که قبول این شغل حتی برای یک وزیر مقرب و مورد توجه سلطان هم، متضمن کسر اعتبار نبوده است.

دیوان خاصه - وزارت دربار و تشریفات در عهد غزنویان

۵۸۳-۳۵۱ق/۱۱۸۷-۹۶۲ م

نظام حکومت غزنویان به طور کلی به دو بخش عمده؛ دیوان و درگان تقسیم می‌شد که حتی بر امور لشکری نیز از طریق دیوان عرض نظارت کامل صورت می‌گرفت. آن چه که به درگاه پادشاه مربوط

بود و حاجب بزرگ «رئیس / وزیر دربار» به کمک حاجبان دیگر ناظر به نظم و نسق امور بودند، شامل نظارت در امور مربوط به تفریح چوگان،

شکار، ترتیب مجالس بار عام، خلعت دادن وزیران و عمال حکومتی و همچنین تنظیم امور غلامان سرایی و بندگان ترک می‌شد که خدمت خاصه بر عهده آنها بود. همچنین نظارت بر حسن اجرای خدمت غلامان خاصه، ارتقاء تدریجی از درجات پایین به مراتب حاجبی و امیری نیز از جمله وظایف آنها به شمار می‌رفت. اجرای فرامین سلطان هم که شامل زجر و ***جه و توقیف و مصادره اموال عمال و رعایا بود، به سویله کارکنان درگاه صورت می‌پذیرفت که ریاست آن با امیر حرس «=» و صاحب شرطه «= رئیس شهربانی» بود که در برخی از موارد برای نظارت بر حسن انجام احکام پادشاه، برادر یا معتمدی از سوی شاه نیز خود را برای این منظور نامزد می‌کرد. به نظر می‌رسد که شغل دیوان وکالت نیز در آغاز جزو موزه نظارت حاجب سالار درگاه بوده که ظاهراً بعدها، صاحب آن متولی دیوان جداگانه‌ای به نام دیوان وکالت شده است.

دیوان محتسب- دیوان اوقاف و قضا در عهد غزنویان

۵۸۳ - ۳۵۱ ق / ۱۱۸۷ - ۹۶۲ م

دیوان اوقاف که در عهد سامانیان با دیوان قضا مربوط بود، در خارج از حوزه اقتدار سلطانی قرار داشت به طوری که شغل محتسب شرع نیز با آن در ارتباط بود. در عهد غزنویان و بعد از آن نیز قاضی القضاة از جانب سلطان تعیین می‌شد، اما جزییات اعمال قاضیان از نظارت دیوان خارج بود به طوری که اگر هم در باب این اعمال نظارتی ظاهری صورت می‌گرفت، عزل و تنبیه قضات بدون تأیید فقهاء و حاکمان شرع، اهانتی به ارکان شرع محسوب می‌شد. پادشاه نیز با وجود خودکامگی و استبداد تام، از آن جا که در امر شریعت، خود را ملزم به پیروی از حکم خلافت می‌یافت، در آن چه به اقامه حدود و اجراء احکام تعلق داشت، از هر گونه مداخله خودداری می‌کرد، زیرا که چنین مداخله‌ای، نوعی ***** به حقوق دستگاه خلافت تلقی می‌شد. از این رو، آن چه که در حوزه سیاست و اداره امور ملک مربوط نمی‌شد، حکم فقهاء و ائمه دین که رعایت آن به معنی گردن گذاشتن به فرمان خلیفه و ولی امر مسلمین و قبول ضمنی آن بود، بر اهوا سلطان و اشارت وزیران و امیران مقدم شمرده می‌شد و حرمت گذاشتن و تبعیت عامه مسلمین از اولی الامر، متضمن همین معنی و شرط رعایت استقلال این حوزه از مسایل اجتماعی بود.

باقی دیوانها : دیوان استیفا، دیوان شرطه، دیوان برید، دیوان اشراف، دیوان خاصه، دیوان محتسب، دیوان اوقاف و قضا. البته در ولایات تابع هم تقریباً نظام دیوانی بر همین روال جریان داشت چنان که در عهد غزنوی، اغلب اوقات، کارگزاران ولایات توسط پادشاه انتخاب می‌شدند. در هر حال با آن که نظام دیوان، تحت نظارت خواجه بزرگ بود، ولی لزوم نظارت پادشاه در امور حکومت و اقتضای

خاص ناشی از پاره‌ای از امور، استقلال نسبی دیوانها را توجیه می‌کرد به طوری که ارتباط بلاواسطه برخی از متصدیان را با شخص پادشاه الزام آور می‌ساخت .

در واقع با آن که مشاغلی نظیر صاحب دیوان رسایل، مستوفی و عارض در مرتبه مادون وزارت بودند، ولی صاحبان این دیوانها، در عین آن که با دیوان وزیر ارتباط دایم داشتند، از جهت ارتباط مستقیم با پادشاه، و همچنین به سبب مسئولیت بلافصلشان در این شغل، غالباً در آن چه که مربوط به کارشان می‌شد، مستقل و صاحب رأی بودند .

چنان که شخص عارض و دیوان عَرَض که متصدی امر نظارت در احوال، درجات سپاه و مواجب و سلاح آنها بود، در برابر پادشاه مسئولیت مستقیم داشت. هر چند با وجود امیران و سپهسالاران بزرگ اردوگاه پادشاه، عارض لشکر، قدرت قابل ملاحظه‌ای نداشت، اما متصدی آن از میان دبیران لایق و محتشم از اهل دیوان، انتخاب می‌شد.

چنان که مسعود غزنوی بنای پیشنهاد میمندی وزیر، شغل دیوان عرض را به بوسهل زوزنی داد، همچنین به روایت بیهقی، به بوسهل خاطر نشان کرد که نزد خواجه بزرگ باید رفت و بر اشارت وی کار کرد. این امر حیثیت و شأن خواجه بزرگ میمندی را در نظر پادشاه و لزوم ارتباط با دیوان وزارت را برای صاحب دیوان عرض نشان می‌دهد .

باری دستاوردهای دیوانی که از عهد سامانیان به رشد و شکوفایی دست پیدا کرد و در زمان غزنوی با جرح و تعدیلهایی مناسب، حال و اوضاع و احوال شد، زمانی که این میراث از آنان به سلجوقیان منتقل شد، هیچ گونه تغییر قابل ملاحظه‌ای در آن پدیدار نشد.

حاجب بزرگ: حاجب بزرگ یا حاجب سالار غالباً از چنان منزلتی برخوردار بود که حتی در برابر سکوت ولایات نیز سر تابع فرود نمی‌آورد. در مواضعی که قدرت وزیر نامحدود می‌شد، حاجب بزرگ از میان کسانی انتخاب می‌شد که با وزیر از در معارضا در نیاید. در واقع غالب توطئه‌هایی که بر ضد اهل دیوان و وزیران صورت می‌گرفت، سررشته‌اش به درگاه و شخص حاجب سالار باز می‌گشت. به خصوص که غلامان سرایی و سالاران آنها به سازمانهای درگاه وابسته بودند، چنان که نظام الملک توصیف می‌کند، ترتیب ارتقاء این غلامان از مراتب نازل تا مدارج عالی امارت، تحت نظارت و اشارت حاجب درگاه بود. از این رو، همواره نوعی برخورد و رقابت پنهانی بین درگاه و دیوان، که انعکاسی از رقابت وزیر با حاجب بزرگ و امیران لشکری بود، همواره وجود داشت. به طوری که بسیاری از اختلافها و اختلالهایی که در دستگاه حکومت شاهی روی می‌داد و منجر به ضعف و انحطاط قدرت و دگرگونی در ترتیب جانشینی می‌شد، از همین رقابتها سرچشمه می‌گرفت.

هماهنگی شارعان با سلاطین و خلفا: اما در پس پرده، این استقلال دستگاه شریعت و شارعان، هماهنگی و نظم منسجم بین اهداف سلطان و هوسهایش با فتاوی مفتیان وجود داشت. به طوری که

ستیزه جویبهای مسلکی و مذهبی محمود غزنوی و پسرش مسعود را همین فتوای شارعان، رنگ و لعاب مشروعیت می‌بخشید همین طور که کشتن باورهای مخالف و بر دار کردن صاحبان عقیده را دستگاه خلافت مهر تأیید می‌گذاشت .

حتی «جهاد»های بی وقفه محمود و بعضاً پسرش مسعود در هند، با «کفار» آن دیار، و همچنین قتل نفوس و غارت و چپاول آنان به ویژه ویرانی شهرهایشان به دور از چشم فقیهان و دستگاه نبود به طوری که به سبب بهره‌ای که از این خوان به غارت رفته می‌گرفتند و می‌بردند، آن را در نظر عوام، بسط و نفوذ دین و کاشتن بذر ایمان در سرزمینهای کنار قلمداد می‌کردند. در هر حال بسیاری از فقیهان و متشرعان که در این گونه تعصب ورزیهای کور و ویرانگر، مشوق سلطان بودند، خود نیز از عواقب ناگوار آن در امان نماندند. فی‌المثل، کرامیه، که با لحنی تند، طعنه آمیز و تحقیر کننده با صاحبان سایر فرق و مذاهب سخن می‌گفت چنان که ظاهراً پشتیبانی محمود را هم به همراه داشت . بعدها، پس از انجام وظیفه و ایفای نقش، چون حضور و قدرتش، پهلو به نفوذ و قدرت سلطان می‌زد، سرانجام با اشارت خلیفه که از اقوال کرامیه و فضاحت‌های رفتارشان به سلطان محمود، گله کرده بود، این امر دستاویزی شد تا محمود با منکوب کردن این فرقه، از عواقب حضورشان جلوگیری کند به طوری که از شر قدرت طلبی آنان آسوده شود.

«اردو و اداره لوژستیک نظامی» در عهد غزنویان

۵۸۳-۳۵۱ق / ۱۱۸۷-۹۶۲ م

از جمله پستهای حساس و کلیدی، صاحبان دیوان عَرَض یا نایب سلطان و پادشاه در اردو بود که به امور لشکری رسیدگی می‌کرد و به نام عارض لشکر خوانده می‌شد. عارض می‌بایست دارای صفاتی ممتاز و شایستگیهای نظامی باشد. به طوری که مسئولیت عارض سپاه به هنگام صلح و سازش، رسیدگی به وضع سربازان و نیروهای مسلح و تهیه تمامی وسایل آسایش آنان بود. رسم بر این بود که همه ساله سپاه را در یکی از دشتهای نزدیک پایتخت گرد می‌آوردند و سپاه در برابر عارض لشکر رژه می‌رفت. به طوری که گاه گاه سلطان نیز در این مراسم حضور می‌یافت .

به هنگام جنگ، عارض، می‌بایست وسایل بسیج سربازان را فراهم سازد و در تمامی مدتی که لشکر و سپاه درگیر نبرد و جنگ است، تمامی نیازهای لوژستیکی تدارک ببیند. سرانجام پس از پایان نبرد و در صورت پیروزی، غنایم جنگی را در حضور پادشاه، بین امیران و سربازان به فراخور شایستگی و لیاقتی که در جنگ نشان داده بودند، تقسیم می‌کردند. اگر چه همواره سنگهای گرانبها، زر و سیم و پیلان جنگی به دست آمده، از آن پادشاه بود.

بخشهای مختلف سپاه عبارت بود از :

سواره نظام، پیاده نظام، غلامان ویژه پادشاهی «گارد ویژه سلطانی». پیلان جنگی و فیل بانان نیز که دسته دیگری از سپاه آن روزگاران را تشکیل می‌دادند. پادشاه بر غلامان ویژه خود سرکردگی و فرماندهی داشت، زیرا در جنگهای غزنویان در مرزهای خاور و هند، فیل خدمات زیادی انجام می‌داد، به همین دلیل دسته پیلان جنگی زیر نظر شخص پادشاه قرار داشت. فیل بانان از میان هندیان انتخاب می‌شدند که سرکرده ایشان را مقدم فیل بانان می‌گفتند.

سران لشکر محمود غزنوی: به هنگام زمامداری سلطان محمود غزنوی، شمار سپاهیان در زمان جنگ افزون بر یک صد هزار تن سواره و پیاده نظام پیلان جنگی بالغ بر ۱۷۰۰ زنجیر می‌شد. در زمان صلح، پادشاه علاوه بر چهار هزار گارد ویژه، حدود بیست تا چهل هزار تن نظامی و سرباز آماده در اختیار داشت. فرماندهی کل سپاه با شخص سلطان بود و فرماندهی دسته‌های سپاه و سرلشکران سایر بلاد عموماً به امیران شایسته و کاردان سپرده می‌شد.

در هر بخش، یک تن عارض لشکر بود که مانند دیواندار عراض، از سوی وی کارهای مالی و اداری لشکر محلی انجام می‌گرفت به طوری که پرداخت حقوق و مواجب سپاه بر عهده وی بود. از آن گذشته این شخص یک تن دستیار به نام نایب گرفی، و یک کدخدا در اختیار داشت که در اداره امور او را یاری کنند.

رتبه های نظامی: از طرفی فرماندهی سپاه ولایات بزرگ همچون خراسان و ری با سپهسالار بود که بیشتر شاهزادگان غزنوی، پیش از آن که به جایگاه شاهی تکیه زنند، سپهسالاری یا حکومت خراسان را داشتند.

در عهد محمود غزنوی نخستین رتبه نظامی، خیل‌تاش بود که گویا بر ده اسب ریاست داشت، پس از وی، قائد که فرمانده یک صد سوار بود و برتر از قائد، جنرال که فرماندهی پنجمصد سوار را عهده دار بود. سپس حاجب لشکر و بالاترین درجه نظامی، سپهسالار بود که زمام امور لشکری یک شهر یا ایالت در دستان وی قرار داشت. در زمان جنگ، نخست سربازان به خدمت فراخوانده می‌شدند و مواجیشان را دریافت می‌کردند. سپس سرباز می‌بایست در روز مقرر شده به پادگان مراجعه و اسلحه خود را از عارض لشکر یا زیر دستان او تحویل گرفته و سپس به دسته خود بپیوندند.

دیوان رسایل - فرامین حکومتی در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ق/ ۱۱۸۷-۹۶۲ م

پاره‌ای از وظایف دولتی تنها به درگاه تعلق داشت که چون بیشتر شغل سلطانی بود، نظارت وزیر در آن ضرورت پیدا نمی‌کرد. از آن جمله دیوان رسایل یا دیوان انشاء بود که متولی آن صاحب دیوان رسالت خوانده می‌شد.

صاحب دیوان رسالت به سبب آن که احکام و فرمانهای پادشاه و همچنین ملطفه‌ها و معماها «= نامه های رمزی» مربوط به امور دربار را که بلاواسطه و احياناً بدون اطلاع وزیر به امیران و عمال فرستاده می‌شد، به وسیله او تهیه می‌شد. از این رو به اندازه وزیر و حتی در مواردی بیش از او معتمد و محرم سلطان بود. چنان که فرمان عزل و نصب و وزیران که غالباً بدون آگاهی خود آنان بود، در دیوان رسایل، توسط صاحب دیوان و نایبان او انشاء صادر می‌شد.

جایگاه صاحبان دیوان در بین بزرگان: به دلیل اهمیت این شغل، صاحبان دیوان رسایل همواره از بین محتشمان و بزرگان مورد اعتماد انتخاب می‌شدند که در برخی مواقع به شغل وزارت هم می‌رسیدند.

گه گاه نیز به خاطر آن که در شغل خویش جانشین شایسته‌ای نداشتند، آنها را با وجود لیاقت منصب وزارت، همچنان در همان منصب ابقا می‌کردند. دیوان رسایل در عهد سبکتکین با حشمت ابوالفتح بُستی، رونق و اهمیّت به سزایی یافت به طوری که خواجه احمد بن حسن میمندی، پیش از تصدی مقام وزارت، مدتها متصدی دیوان رسایل وی بود.

ابونصر مشکان که پس از وفاتش «۴۳۱ ق / ۱۰۳۹ م» شغل او به بوسهل زوزنی واگذار شد، سالها در دستگاه محمود و مسعود متصدی دیوان رسالت بود چنان که در نزد هر دو حشمت و حرمت وی با آن چه در مورد وزیر یا مستوفی رعایت می‌شد، تفاوتی نداشت. در واقع صاحب دیوان رسایل، با آن که در حق وزیر همواره به حرمت سلوک می‌کرد اما خود را مأمور زیر دست وزیر نمی‌دانست. دیوان وکالت در عهد غزنوی: شغل «وکیل در» که به قول نظام الملک «احوال مطبخ و شرابخانه و آخور و سراهای خاص و فرزندان و حواشی بدو تعلق داشت.» در آغاز جزو وظایف و حوزه نظارت حاجب سالار درگاه بوده است.

ظاهراً بعدها صاحب آن، متولی دیوان جداگانه‌ای به نام دیوان وکالت شده است که ضیاع خاصه و املاک سلطانی هم جزو آن به شمار می‌رفت.

شاید از طرفی کسانی هم که از جانب متولیان ولایات در درگاه کارگزار خدمت می‌کرد، به نحوی به دیوان وکالت مربوط می‌شدند. با این وجود، دیوان وزارت گه گاه در آن موارد هم برای خود حق نظارت قائل می‌شد.

دیوان استیفا و خراج در عهد غزنوی: مستوفی که صاحب دیوان استیفا و خراج محسوب می‌شد، نظارت بر جمیع اموال دیوانی، ضبط کل دخل و خرج تمام مملکت را بر عهده داشت. از این رو، متصدی آن از بین معتمدان و خاصان دیوان انتخاب می‌شد که لزوماً شایستگی در این امر معیار انتخاب سلطان برای این پُست مهم نبود. چنان که در زمان مسعود غزنوی و پس از فوت خواجه میمندی، هنگامی که سلطان برای انتخاب صاحب دیوان استیفا با بزرگان دربار به مشورت پرداخت،

همگی شخصی به نام طاهر مستوفی را پیشنهاد کردند، در حالی که سلطان فرد شایسته‌تری از او را سراغ داشت، ولی با این وصف او را برای این مقام انتخاب نکرد تا این که عاقبت طاهر ستونی که فردی معتمد در دربار بود، برای این پست حساس برگزیده شد.

زندگی خصوصی محمود غزنوی

سلطان غازی با وجود آن همه دعوی دین پروری که داشت چنان که از احوال ندیمان‌ش بر می‌آید و در روایات بیهقی، نظام الملک و دیگران نیز آمده؛ گه گاه به شرابخواری و باده مستی می‌پرداخته است به طوری این وضع دو تا سه روز به طول می‌انجامید. این طرز زندگی که تا حدی در حیات نظامی امیران ترک و همچنین سایر امیران عصر عادی بود، نه فقط محمود را از پایبندی به اخلاق و شریعت جز در مواردی که فایده‌ای سیاسی از آن حاصل می‌شد، منع می‌کرد، بلکه مناسبات او با دیگر امیران و حتی با خلیفه و متحدانش را تابع سیاست منافع محمود می‌ساخت.

در طی دوران فرمانروایی محمود طبع مستبدانه و تملق پروری‌اش، قدرت امارت را که ناشی از بیعت او با خلیفه بود به سلطنت تبدیل کرد. سلطنتی که قدرت آن را بر شمشیر متکی می‌دانست. وضعیت دربار او بر خلاف آن چه در نزد آل طاهر و آل سامان سابقه داشت، یادآور دربار پادشاهان پیش از اسلام بود. شاعران دربار محمود غزنوی که گه گاه در غزوه‌های محمود، با موکب خونین او همراه بودند، در مواقع رسمی نیز جزو زینت‌های جاندار دربارش محسوب می‌شدند. زینت‌های دیگری که به دربار محمود ابهت و شکوه فراوان می‌داد، حضور چهار هزار غلام ترک بود که در روزهای بار عام، دو هزار تن از آنها با کلاه چهار پر و گرزهای زرین، در سمت راست تخت وی می‌ایستادند و دو هزار تن دیگر، با کلاه‌های دو پر و گرزهای سیمین در جانب چپ وی قرار می‌گرفتند. از آن گذشته دو هزار و پانصد پیل هم که گه گاه بر درگاه داشت، دربار او را به دستگاه پادشاهان افسانه‌ای هند شبیه می‌کرد.

محمود، مردی خوش سیما و چهار شانه بود که چشم‌های ریز و نافذش با موهای مایل به جگری، سیمایی از ترکان را عرضه می‌داشت. دلاوری او در جنگ‌های بی وقفه و پایان ناپذیرش همچنان مشهود بود، اما از سویی دیگر، خست، مال پرستی و گدا صفتی او، نیز جزو خصوصیات غیر قابل تغییر او بود. افراط در توقیف و مصادره اموال وزیران و مردمان صاحب مکنث، در نزد عامه از او چهره‌ای ظالم و غیر قابل اعتماد ترسیم می‌کرد. باجهایی که هر از گاهی به مردم تحمیل می‌کرد و از آنان به اقساط می‌ستاند، نوعی گدایی شاهانه تلقی می‌شد که این همه پستی، دنائت و مال اندوزی، در زمانی رخ می‌داد که خزانه وی مالا مال از اموال غارت شده هندوان بود. محمود بسیاری را به جرم داشتن عقیده و به اتهام قرمطی توقیف و اعدام کرد که اغلب این اتهامات بی اساس بود و فقط چشم

طمع به مال آنان را داشت. او برای تصاحب اموال ثروتمندان، از هیچ گونه رذالتی فروگذاری نمی کرد.

زندگی مسعود غزنوی

مسعود در آغاز کار در بین سپاهیان و نظامیان به شدت محبوب و مورد علاقه بود. به طوری که شاید قدرت پنجه و دلاوری کم نظیر او که داستانهای زیادی درباره آن نقل شده، در کرنش سپاهیان و انقیادشان نسبت به او بی تأثیر نبوده است. ولی رفته رفته، به سبب خودرأیی و مال دوستی مسعود که به حقیقت او را وارث معایب پدرش محمود می ساخت، اعتماد سپاه را از او سلب کرد. گذشته از آن، به رغم قوت بازو، مسعود فاقد اراده ای استوار و معقول بود چرا که چنین فضایی شایسته مردان قوی و نشانه فضل و بزرگواری سالاران واقعی است. طرفه آن که این «خداوند» که صاحب حشمت سلطانی محمود شده بود، چون خود را برتر از خلق می شناخت، به کوه بینی زاید الوصفی دچار شد. او گمان می برد که دیگران در عقل و تدبیر نیز از او فروتر هستند، از این رو، بی آن که در کارها به رأی و توصیه مشاوران اعتنا کند، خود را درگیر دشواریهایی می کرد که رهایی از آن برایش بسیار سخت بود.

((منابع مأخذ: تاریخ بیهقی، تاریخ دیالمه و غزنویان، تالیف عباس پرویز. تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۳۲۱ به بعد. ۷۵))

یکشنبه، ۳ اپریل ۲۰۱۰

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Esalat2006©Copyright

www.esalat.org